

Preservation of Cultural Identity and Women's Human Rights in the East: A Critique of Western Feminism and a Reflection on the Localist Approach

Somayyeh Haji Esmacili

Assistant Professor, Research Institute for Women and Family, Qom, Iran. esmaeilisomayye@gmail.com

Abstract

The purpose of this article is to examine and critique the Western feminist approach and the dominant discourse of universal human rights in addressing the issue of Eastern women. This study seeks to demonstrate how the universalization of concepts such as freedom, equality, and emancipation often fails to align with the cultural, religious, and social contexts of Eastern societies. Emphasizing a localist approach, the possibility of integrating gender justice with the preservation of women's cultural identity in societies such as Iran, Iraq, and Gaza is also explored. This research adopts a qualitative method, utilizing the theoretical framework of postcolonial feminism. In the conceptual section, the views of Edward Said in Orientalism, Gayatri Spivak and Chandra Mohanty in postcolonial feminism, and Samuel Huntington in the "Clash of Civilizations" theory are employed. The research method is based on critical discourse analysis and comparative studies, and, to provide a more concrete examination of the subject, three case studies on the situation of women in Iran, Iraq, and Gaza are analyzed. The findings indicate that the prevailing discourse of Western feminism often overlooks the experiences and cultural backgrounds of Eastern women, instead defining them within universalized paradigms. In some instances, this leads to the reproduction of an Orientalist perspective towards Eastern women. Furthermore, analysis of the case studies reveals the emergence of cultural resistance against imposed global models in these societies, resulting in the rise of indigenous interpretations of women's rights, which seek to balance cultural values and demands for gender justice. According to the findings, effective realization of women's rights in Eastern societies requires an approach attentive to cultural diversity and local contexts. Mere reliance on universal Western feminist models cannot address the cultural and social complexities of these societies. Therefore, the article emphasizes the need to reassess certain international human rights documents and discourses, to facilitate the acceptance of diverse and indigenous approaches for realizing gender justice, and to establish a balanced connection between women's rights and the preservation of cultural identity.

Keywords: Eastern women, postcolonial feminism, cultural identity, universal human rights, cultural diversity; cultural resistance.

Cite this article: Haji Esmacili, S. (2025). Preservation of Cultural Identity and Women's Human Rights in the East: A Critique of Western Feminism and a Reflection on the Localist Approach. *Journal of Philosophy of Law*, 4(2), p. 237-256. <https://doi.org/10.22081/phlq.2025.71594.1110>

Received: 2025-08-08 ; **Revised:** 2025-10-13 ; **Accepted:** 2025-11-15 ; **Published online:** 2025-12-24

©2025/authors retain the copyright and full publishing rights

Article type: Research Article

Publisher: Baqir al-Olum University



حفظ هویت فرهنگی و حقوق بشر زنان شرقی: نقدی بر فمینیسم غربی و تأملی بر رویکرد بومی گرا

سمیه حاجی اسماعیلی

استادیار، پژوهشکده زن و خانواده، قم، ایران. esmaeilisomayye@gmail.com

چکیده

هدف این مقاله بررسی و نقد رویکرد فمینیسم غربی و گفتمان غالب حقوق بشر جهانی در مواجهه با مسئله زنان شرقی است. پژوهش حاضر تلاش می‌کند نشان دهد که چگونه جهان‌شمول‌انگاری مفاهیمی مانند آزادی، برابری و رهایی، در بسیاری موارد با زمینه‌های فرهنگی، دینی و اجتماعی جوامع شرقی همخوانی ندارد. همچنین با تأکید بر رویکرد بومی گرا، امکان تلفیق عدالت جنسیتی با حفظ هویت فرهنگی زنان در جوامعی مانند ایران، عراق و غزه نیز بررسی شده است. این پژوهش با رویکردی کیفی و با بهره‌گیری از چارچوب نظری فمینیسم پسااستعماری انجام شده است. در بخش نظری، از دیدگاه‌های ادوارد سعید در شرق‌شناسی، گیاتری اسپواک و چاندرا موهانتی در فمینیسم پسااستعماری، و ساموئل هانتینگتون در نظریه برخورد تمدن‌ها استفاده شده است. روش تحقیق مبتنی بر تحلیل انتقادی گفتمان و مطالعات تطبیقی بوده و برای بررسی عینی‌تر موضوع، سه مطالعه موردی از وضعیت زنان در ایران، عراق و غزه مورد تحلیل قرار گرفته است. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که گفتمان مسلط فمینیسم غربی اغلب تجربه‌ها و زمینه‌های فرهنگی زنان شرقی را نادیده گرفته و آن‌ها را در قالب الگوهای جهان‌شمول تعریف می‌کند. این امر در برخی موارد به بازتولید نوعی نگاه شرق‌شناسانه نسبت به زنان شرقی منجر شده است. همچنین بررسی نمونه‌های موردی نشان می‌دهد که در این جوامع، نوعی مقاومت فرهنگی در برابر الگوهای تحمیلی جهانی شکل گرفته و این مقاومت زمینه‌ساز ظهور خوانش‌های بومی از حقوق زنان شده که تلاش می‌کنند میان ارزش‌های فرهنگی و مطالبات عدالت جنسیتی تعادل برقرار کنند. براساس یافته‌های پژوهش، تحقق مؤثر حقوق زنان در جوامع شرقی نیازمند رویکردی است که به تنوع فرهنگی و زمینه‌های بومی توجه داشته باشد. صرف اتکاء به الگوهای جهان‌شمول فمینیسم غربی نمی‌تواند پاسخگوی پیچیدگی‌های فرهنگی و اجتماعی این جوامع باشد. از این رو، مقاله بر ضرورت بازنگری در برخی اسناد و گفتمان‌های بین‌المللی حقوق بشر تأکید می‌کند، تا امکان پذیرش رویکردهای متنوع و بومی در تحقق عدالت جنسیتی فراهم شود و پیوندی متوازن میان حقوق زنان و حفظ هویت فرهنگی برقرار گردد.

کلیدواژه‌ها: زنان شرقی، فمینیسم پسااستعماری، هویت فرهنگی، حقوق بشر جهانی، تنوع‌پذیری فرهنگی، مقاومت فرهنگی.

استاد به این مقاله: حاجی اسماعیلی، سمیه (۱۴۰۴). حفظ هویت فرهنگی و حقوق بشر زنان شرقی: نقدی بر فمینیسم غربی و تأملی بر رویکرد بومی گرا. *فلسفه حقوق*، (۲)۴، ص ۲۳۷-۲۵۶. <https://doi.org/10.22081/phlq.2025.71594.1110>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۷؛ تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۷/۲۱؛ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۲۴؛ تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۰/۰۳
۱۴۰۴ © نویسندگان دارنده حق مؤلف مقاله خود بدون محدودیت هستند. نوع مقاله: پژوهشی. ناشر: دانشگاه باقرالعلوم (ع)



۱. مقدمه

در دهه‌های اخیر، مفهوم حقوق بشر به‌عنوان یکی از برجسته‌ترین گفتمان‌های بین‌المللی، تلاش کرده تا بر پایه اصولی جهان‌شمول، از حقوق انسانی تمامی افراد دفاع کند. این تلاش در حوزه حقوق زنان، با رشد جنبش‌های فمینیستی در غرب هم‌زمان شد و ادبیات گسترده‌ای در زمینه برابری جنسیتی، آزادی‌های فردی و رهایی زنان از ساختارهای سلطه تولید گردید. با این حال، آنچه اغلب در این گفتمان‌ها مغفول مانده، تنوع فرهنگی و تجربه‌های زیسته زنان غیرغربی است؛ زنانی که در بسترهای تاریخی، مذهبی و اجتماعی خاصی زندگی می‌کنند و نمی‌توان الگوهای برآمده از جوامع غربی را بی‌واسطه بر واقعیت آن‌ها منطبق ساخت. رویکرد غالب فمینیسم غربی، با اتکاء به مفاهیمی چون آزادی فردی، سکولاریسم و استقلال از نهادهای فرهنگی چون خانواده و دین، در بسیاری از موارد بدون توجه به زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و دینی جوامع شرقی، نسخه‌هایی یکسان برای زنان سراسر جهان تجویز می‌کند. این در حالی است که هویت فرهنگی زنان شرقی، درهم‌تنیده با سنت، مذهب، خانواده و ارزش‌های جمع‌گرایانه است و نمی‌توان با حذف این عناصر، تجربه زیسته آنان را به‌درستی فهم یا بازنمایی کرد. تجربه زیسته این زنان نه تنها با فمینیسم لیبرال غربی هم‌راستا نیست، بلکه در بسیاری موارد در تقابل با آن قرار دارد. از سوی دیگر، تلاش نهادهای بین‌المللی برای اعمال استانداردهای جهانی حقوق زنان، گاه با مقاومت فرهنگی و دینی جوامع روبرو شده و منجر به دوگانه‌هایی میان «زن مدرن جهانی» و «زن سنتی» شده است. پژوهش حاضر با رویکردی انتقادی تلاش دارد تا نشان دهد چگونه گفتمان‌های مسلط حقوق بشر و فمینیسم غربی، در عمل نه تنها هویت فرهنگی زنان شرقی را نادیده گرفته‌اند، بلکه در مواردی به تضعیف عاملیت و صدای آنان نیز انجامیده است. هدف این پژوهش، بازناندیشی در بنیان‌های نظری و مفهومی حقوق بشر و فمینیسم از منظر زنان شرقی و ارائه چارچوبی جایگزین است که در آن، هویت فرهنگی، تجربه زیسته، و صدای بومی زنان، در مرکز توجه قرار گیرد؛ رویکردی که نه تنها بر عدالت جنسیتی، بلکه بر عدالت فرهنگی نیز تأکید دارد.

۲. بیان مسئله

با گسترش گفتمان حقوق بشر در سطح جهانی و تلاش نهادهای بین‌المللی برای تعریف و تضمین حقوق زنان، این تصور شکل گرفته است که مفاهیم عدالت جنسیتی، برابری، آزادی و رهایی، دارای تعاریفی جهان‌شمول‌اند و می‌توان آن‌ها را به‌گونه‌ای یکسان در همه جوامع اعمال کرد. اما تجربه تاریخی و زیسته زنان در جوامع شرقی، از جمله در ایران، عراق و سرزمین‌های اشغالی فلسطین (غزه)، نشان می‌دهد که چنین رویکردی، اغلب با نادیده گرفتن زمینه‌های فرهنگی، دینی و تاریخی این جوامع همراه است. فمینیسم لیبرال غربی که بر اصولی همچون فردگرایی، برابری مطلق جنسیتی و سکولاریسم استوار است،

اغلب بدون در نظر گرفتن ویژگی‌های فرهنگی و تاریخی جوامع شرقی، تلاش کرده نسخه‌ای عمومی از «رهایی زنان» ارائه دهد (Mohanty, 2003). در بسیاری از موارد، حقوق بشر و فمینیسم غربی با نگاهی از بالا به پایین، زنان شرقی را به عنوان «قربانیان سنت و دین» معرفی کرده و آن‌ها را نیازمند «نجات» از سوی نیروهای تمدن‌ساز غربی می‌داند (Mohanty, 1984). این نگاه، نه تنها عاملیت سیاسی و فرهنگی زنان شرقی را نادیده می‌گیرد، بلکه گاه به اشکال نوینی از سلطه و تحقیر فرهنگی منجر می‌شود که در ادبیات فمینیسم پسااستعماری تحت عنوان «استعمار فمینیستی» شناخته می‌شود (Bhabha, 1994). چنین استعمار پنهانی، که تحت پوشش دفاع از حقوق زنان عمل می‌کند، در عمل بسیاری از صداهای بومی را خاموش کرده و فهم ما از تجربه زنان شرقی را به تصویرهای رسانه‌ای و روایت‌های کلیشه‌ای تقلیل می‌دهد (Anzaldúa, 1987). این نوع نگاه به زنان به جای اینکه به تقویت خودآگاهی و توانمندی آن‌ها کمک کند، در عمل موجب تقلیل پیچیدگی‌ها و تنوع‌های فرهنگی و اجتماعی جوامع شرقی می‌شود. در جوامعی مانند ایران، عراق و غزه، هویت زنان نه در انزوا، بلکه در بسترهای پیچیده‌ای از دین، قومیت، خانواده و فرهنگ شکل می‌گیرد. در چنین شرایطی، الگوهای غرب محور از آزادی و رهایی، نه تنها کارآمد نیستند، بلکه در بسیاری از موارد موجب تعارض، طرد و بحران هویت می‌شوند. در این میان، نهادهای بین‌المللی نیز اغلب در تحلیل مسائل زنان، میان خواست‌های فرهنگی بومی و استانداردهای جهانی، دچار شکاف و تناقض شده‌اند. با توجه به این چالش‌ها، پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که چگونه می‌توان میان حفظ هویت فرهنگی زنان شرقی و احترام به حقوق انسانی آنان، توازن برقرار کرد؟ آیا گفتمان‌های غالب در حوزه حقوق بشر و فمینیسم، ظرفیت لازم برای شنیدن و درک صدای زنان شرقی را دارند یا خود به مانعی برای تحقق عدالت فرهنگی و جنسیتی تبدیل شده‌اند؟

۳. پیشینه پژوهش

در دهه‌های اخیر، رشد روزافزون گفتمان حقوق بشر جهانی و توسعه فمینیسم بین‌المللی، سبب شکل‌گیری بدنه‌ای از ادبیات علمی شده که به تحلیل موقعیت زنان در بسترهای مختلف فرهنگی و سیاسی پرداخته‌اند. با این حال، بخش قابل توجهی از این ادبیات، بر مبانی غربی از آزادی، فردگرایی و سکولاریسم استوار است؛ به گونه‌ای که اغلب با نادیده گرفتن تجربه زیسته و هویت فرهنگی زنان غیرغربی همراه بوده است.

در این زمینه، اسپواک^۱ (۱۹۸۸) با مقاله مشهور خود با عنوان «آیا زیردستان می‌توانند سخن بگویند؟»، نخستین صداهای جدی را در نقد بازنمایی زنان شرقی در گفتمان‌های استعماری و حتی فمینیستی غربی مطرح کرد. او استدلال می‌کند که «زیردستان» - از جمله زنان جوامع غیرغربی - همواره

1. Spivak

در ساختارهای گفتار سلطه‌محور غرب، بی‌صدا یا تحریف‌شده بازنمایی شده‌اند. موهانتی (۲۰۰۳) نیز بر همین نقد تأکید کرده و نشان می‌دهد که زنان جهان سوم اغلب در ادبیات غربی، نه به‌عنوان سوژه‌های مقاوم، بلکه به‌عنوان قربانیان منفعل بازنمایی می‌شوند. مقاومت، عاملیت و هویت فرهنگی زنان جهان سوم باید از دل تجربه زیسته خود آن‌ها استخراج شود. در فضای عربی-اسلامی، ابولغد (۲۰۱۳) در پژوهشی با رویکردی قوم‌نگارانه، تلاش کرده تا این فرضیه غربی را که زنان مسلمان نیاز به نجات دارند، به چالش بکشد و به جای آن، صدای واقعی این زنان را در بستر زندگی روزمره‌شان آشکار سازد.

در سطح نظری، اندیشمندانی چون ادوارد سعید (۱۹۷۸) در نظریه شرق‌شناسی، و هانتینگتون (۱۹۹۶) در نظریه برخورد تمدن‌ها، به تضاد عمیق میان جهان‌بینی غربی و شرقی پرداخته‌اند که پیامدهای آن در حوزه حقوق بشر و جنسیت نیز قابل مشاهده است. این اندیشه‌ها، زمینه‌ای نظری برای نقد جهان‌شمولی ادعایی مفاهیم حقوق بشری فراهم کرده‌اند. با این حال، همچنان فقدان رویکردهایی که دیدگاه‌ها و اولویت‌های زنان شرقی را از دل خود جوامع آن‌ها استخراج کنند، وجود دارد. در این راستا، پژوهش حاضر درصدد است تا با تکیه بر نظریه‌های پسااستعماری و تجربه زیسته زنان در ایران، عراق و فلسطین، خلأ موجود در ادبیات را پر کرده و راهی برای درک چندلایه و غیرغربی از حقوق بشر و هویت زنان ارائه دهد.

۴. ادبیات نظری

برای تحلیل مسائل زنان شرقی در رابطه با حقوق بشر و فمینیسم غربی، ضروری است که از چارچوب‌های نظری انتقادی استفاده شود که بتواند به‌درستی تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی میان جوامع مختلف را درک کند. در این راستا، نظریه‌های پسااستعماری و دیدگاه‌های انتقادی نسبت به حقوق بشر جهانی به‌ویژه در قالب گفتمان‌های جهانی‌سازی و غربی‌شدن، پایه‌گذار اصلی تحلیل‌های این پژوهش خواهند بود. ادوارد سعید در کتاب «شرق‌شناسی» (۱۹۷۸) نشان می‌دهد که چگونه گفتمان‌های علمی و فرهنگی غرب، شرق را به‌مثابه «دیگری» عقب‌مانده و غیرعقلانی تصویر کرده‌اند. این نگاه، ابزاری برای مشروعیت‌بخشی به استعمار و سلطه فرهنگی بوده است. این نگرش در حوزه حقوق بشر نیز مشهود است، جایی که زنان شرقی نه تنها به‌عنوان افراد با عاملیت مستقل، بلکه به‌عنوان قربانیان نیازمند رهایی غربی بازنمایی می‌شوند. اسپیواک (۱۹۸۸) در مقاله معروف خود با عنوان «آیا زیردستان می‌توانند سخن بگویند؟»، به نقد صدای بی‌صدا در نظریات غربی پرداخته و تأکید می‌کند که زنان غیرغربی، به‌ویژه زنان شرقی، از توانمندی بیان دیدگاه‌های خود محروم هستند. اسپیواک معتقد است که زنان شرقی به‌طور سیستماتیک از حق صحبت کردن و بیان تجربه‌های خود محروم می‌شوند؛ زیرا همواره از طریق نگاه‌های

غربی به‌عنوان قربانیان یا نیازمندان نجات دیده می‌شوند. موهانتی (۲۰۰۳) نیز در کتاب خود با عنوان «زنان جهان سوم و سیاست تفاوت‌ها» تأکید می‌کند که فمینیسم غربی اغلب زنانی را که در کشورهای شرقی زندگی می‌کنند، فاقد عاملیت اجتماعی و سیاسی می‌داند و آن‌ها را با تصورات کلیشه‌ای در مورد سنت و عقب‌ماندگی معرفی می‌کند (Mohanty, 2003). هانتینگتون نیز در نظریه خود تحت عنوان «برخورد تمدن‌ها» (۱۹۹۶) به‌ویژه بر تضادهای فرهنگی و تمدنی میان شرق و غرب تأکید دارد. این تضادها به‌ویژه در مفاهیم حقوق بشر و جنسیت ظهور می‌یابند. هر تمدن درک خاص خود را از اصول حقوق بشر و عدالت دارد و نمی‌توان آن‌ها را به‌طور یکسان در همه‌جا پیاده‌سازی کرد. بنابراین، تحمیل الگوهای غربی در مسائل زنان به کشورهای شرقی نه تنها مشکل‌ساز است، بلکه به‌طور بالقوه می‌تواند موجب بروز بحران هویت در جوامع شرقی شود (Huntington, 1996). حقوق بشر جهانی همواره تحت تأثیر الگوهای غربی بوده که اصولی همچون آزادی فردی، دموکراسی و برابری جنسیتی را به‌عنوان مفاهیم جهانی معرفی می‌کند. اسناد بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان^۱ به‌رغم هدف عالی خود، در بسیاری از موارد به زمینه‌های فرهنگی و تفاوت‌های تاریخی در جوامع مختلف بی‌توجه هستند. در این پژوهش، نقد حقوق بشر جهانی به‌ویژه در زمینه حقوق زنان در کشورهای شرقی بررسی می‌شود. در برابر جهان‌شمول‌گرایی افراطی، رهیافت بومی‌گرایانه تلاش می‌کند تا مفاهیم عدالت، برابری و آزادی را در بسترهای فرهنگی و دینی خاص بازتعریف کند. در این نگاه، زنان شرقی نه قربانیان فرهنگ خویش، بلکه کنشگرانی هستند که از دل همان فرهنگ، اشکال خاصی از مقاومت، استقلال و معنا را می‌سازند. این رویکرد، زمینه‌ساز گفت‌وگوی میان‌فرهنگی و بازنگری در سیاست‌گذاری‌های جهانی در حوزه حقوق بشر زنان است.

۵. چارچوب مفهومی

برای تحلیل و درک بهتر مسئله حقوق بشر و هویت فرهنگی زنان شرقی، لازم است مفاهیم کلیدی این پژوهش به دقت تعریف و ارتباط میان آن‌ها روشن شود. در این راستا، مفاهیم اصلی عبارتند از: هویت فرهنگی، حقوق بشر، زنان شرقی، فمینیسم غربی، و بومی‌گرایی. هر یک از این مفاهیم در چارچوب پژوهش‌های موجود به‌طور خاص معنا و جایگاهی دارند که در ادامه به توضیح و تبیین آن‌ها پرداخته می‌شود.

۵-۱. هویت فرهنگی

هویت فرهنگی به مجموعه‌ای از باورها، ارزش‌ها، سنت‌ها، زبان، مذهب و رفتارهای اجتماعی گفته

می‌شود که یک گروه یا جامعه را از دیگران متمایز می‌کند. در جوامع شرقی، هویت فرهنگی ارتباط نزدیکی با ساختارهای خانوادگی، دین، و ارزش‌های اجتماعی دارد. این جوامع معمولاً بر نقش‌های جنسیتی سنتی، احترام به خانواده، و پیوندهای جمعی تأکید دارند که هویت زنان را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد (Hall, 1996). در جوامع شرقی، هویت فرهنگی نقش مهمی در تعیین باورها، ارزش‌ها و همچنین قوانین اجتماعی ایفا می‌کند. به‌ویژه در کشورهای مسلمان و غیرغربی، مفاهیم دینی و سنتی به‌شدت در شکل‌دهی هویت زنان تأثیرگذار هستند. در این پژوهش، هویت فرهنگی زنان شرقی به‌ویژه در ایران، عراق و غزه، به‌عنوان چارچوب اصلی بررسی می‌شود. این هویت، که غالباً در تقابل با نهادهای جهانی و غربی شکل گرفته است، برای زنان این جوامع به‌طور مستقیم با مسائل حقوقی، اجتماعی و جنسیتی در ارتباط است. در جوامع شرقی، زنان به‌عنوان حافظان اصلی سنت‌ها و فرهنگ شناخته می‌شوند. سبک زندگی، نوع پوشش، نقش‌های خانوادگی و اجتماعی آنان اغلب به ارزش‌های فرهنگی و دینی گره خورده است (Mernissi, 1987). از این‌رو، هرگونه تغییر در هویت فرهنگی این جوامع، به‌طور مستقیم بر نقش و جایگاه زنان تأثیر می‌گذارد. این مسئله سبب شده است که زنان شرقی بیش از دیگر گروه‌های اجتماعی در معرض چالش‌های ناشی از تعارض میان ارزش‌های بومی و گفتمان‌های مدرن جهانی قرار گیرند.

۲-۵. حقوق بشر و حقوق بشر شرقی

حقوق بشر به‌عنوان مجموعه‌ای از حقوق بنیادین و غیرقابل انتقال که به همه انسان‌ها بدون تبعیض تعلق دارد، در اسناد بین‌المللی مانند اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان (CEDAW - 1979) تعریف شده است. در این چارچوب، مفاهیم مانند آزادی، برابری، حق آموزش، حق اشتغال، و حق تصمیم‌گیری در زندگی شخصی برای زنان از جمله اصولی هستند که توسط نهادهای بین‌المللی به‌طور جهانی ترویج می‌شوند. با این حال، اجرای این اصول در جوامع شرقی، به‌ویژه در کشورهای مسلمان و دارای هویت‌های فرهنگی خاص، با چالش‌های بسیاری روبرو است. پژوهش حاضر به تحلیل این چالش‌ها و تفاوت‌های فرهنگی در تفسیر حقوق بشر زنان شرقی می‌پردازد. حقوق بشر شرقی اصطلاحی انتقادی است که بر ضرورت بازاندیشی در مفاهیم جهانی شده حقوق بشر بر پایه زمینه‌های فرهنگی و دینی تأکید دارد. این رویکرد به‌جای انکار اصول بنیادین حقوق بشر، بر «ترجمه فرهنگی» آن‌ها تمرکز داشته و می‌کوشد عدالت جنسیتی را در قالب‌هایی بومی و معنادار بازتعریف کند (An-Na'im, 1990).

۳-۵. زنان شرقی

مفهوم «زنان شرقی» در این پژوهش به زنان کشورهای خاورمیانه، شمال آفریقا، و آسیای جنوبی مانند

ایران، عراق، فلسطین و غزه اشاره دارد. زنان این مناطق با چالش‌های منحصر به فردی مواجه هستند که در بسیاری از موارد، مرتبط با مفاهیم فرهنگی، دینی و سیاسی جامعه‌شان است. برای مثال، در کشورهای مانند ایران و عراق، قوانین مذهبی و سنتی به‌طور مستقیم بر زندگی اجتماعی و حقوق زنان تأثیر می‌گذارد، به طوری که بسیاری از این زنان در تلاشند تا در عین حفظ هویت فرهنگی خود، حقوق بشری خود را به‌دست آورند. در این مقاله، تأکید بر تجربه‌های زیسته این زنان و تناقضات موجود در پذیرش حقوق بشر جهانی در بستر فرهنگی‌شان خواهد بود.

۵-۴. استعمار فمینیستی

استعمار فمینیستی مفهومی انتقادی بوده که به سلطه‌گری پنهان برخی از جریان‌های فمینیسم غربی اشاره دارد؛ جریانی که تجربه زن بودن را صرفاً براساس ارزش‌های لیبرال، سکولار و فردگرایانه تعریف کرده و آن را به‌عنوان نسخه‌ای جهان‌شمول به جوامع غیر غربی تحمیل می‌کند. این نوع فمینیسم، با نادیده گرفتن زمینه‌های دینی، فرهنگی و تاریخی زنان شرقی، آن‌ها را صرفاً به‌عنوان «قربانیان فرهنگ» بازنمایی نموده و عاملیت آن‌ها را انکار یا تحریف می‌کند (Narayan, 1997; Spivak, 1988; Mohanty, 2003). استعمار فمینیستی همچنین در مواردی به‌عنوان توجیه‌گر مداخلات سیاسی و نظامی در کشورهای شرقی، به‌نام «رهایی زنان» عمل کرده است؛ پدیده‌ای که لیلا ابو لغد نیز در نقد شعارهایی چون «نجات زنان افغان» به آن پرداخته است (Abu-Lughod, 2002).

۵-۵. مقاومت فرهنگی و عاملیت زنانه

این مفهوم بر اشکال متنوع و بومی کنش‌گری زنان در جوامع شرقی تأکید دارد. برخلاف کلیشه‌های رایج که زنان این جوامع را صرفاً تابع یا بی‌صدا ترسیم می‌کنند، واقعیت آن است که زنان با الهام از ارزش‌های دینی، اخلاقی و فرهنگی خود، شکل‌های متفاوتی از حضور اجتماعی، فرهنگی و تربیتی را ایفا می‌نمایند. عاملیت زنانه می‌تواند از مسیرهایی چون ایفای نقش در خانواده، مشارکت در فعالیت‌های دینی و خیریه، آموزش فرزندان، و دفاع از ارزش‌های اجتماعی و اخلاقی جامعه بروز یابد (Mahmood, 2005). این نوع کنش‌گری نشان می‌دهد که زنان شرقی، در بستر هویت فرهنگی و معنوی خود، نقش‌آفرینی پویا و هدفمند هستند؛ نه قربانیان خاموش. این نگاه، ضمن وفاداری به پایگاه‌های دینی و فرهنگی، می‌تواند به گسترش عدالت جنسیتی در بسترهای بومی کمک کند. این مفهوم بر اشکال متنوع و بومی مقاومت زنان در جوامع شرقی تأکید دارد؛ زنانی که علی‌رغم حضور در ساختارهای مذهبی و سنتی، از درون همین بسترها کنش‌گری می‌کنند. عاملیت زنان شرقی الزاماً با مدل‌های غربی از رهایی و فردگرایی هم‌راستا نیست، بلکه می‌تواند در قالب‌هایی چون مشارکت در آیین‌های مذهبی، حفظ ساختار خانواده، کنش‌گری اجتماعی در محلات، یا حتی بازتعریف نقش‌های سنتی خود را نشان دهد.

دارد که زنان می‌توانند از دل سنت، مقاومت و استقلال را بسازند و این مقاومت‌ها باید از سوی نظریه‌پردازان فمینیسم به رسمیت شناخته شوند.

۶. تحلیل انتقادی رویکرد حقوق بشر غربی و فمینیسم جهانی

گفتمان حقوق بشر جهانی، که ریشه در مفاهیم مدرن غربی دارد، همواره بر اصولی چون فردگرایی، آزادی‌های بنیادین، و برابری حقوقی تأکید داشته است. این گفتمان، به‌ویژه از طریق اسناد بین‌المللی نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان (CEDAW, 1979) تلاش کرده است تا الگویی یکسان و جهان‌شمول از حقوق زنان را ترویج دهد. این اسناد به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم تلاش کرده‌اند تا اصول بنیادین کرامت، برابری و آزادی را به‌عنوان ارزش‌هایی جهان‌شمول معرفی کنند. با این حال، بسیاری از این اسناد در بستر تمدنی غربی شکل گرفته‌اند و مفروضات فرهنگی خاصی را درباره انسان، جامعه و جنسیت بازتاب می‌دهند. به همین دلیل در بسیاری از جوامع شرقی با انتقاد و مقاومت مواجه شده است؛ چراکه نتوانسته‌اند ویژگی‌های خاص فرهنگی، دینی و اجتماعی این جوامع را در نظر بگیرند (Donnelly, 2003). اعلامیه جهانی حقوق بشر که در سال ۱۹۴۸ توسط مجمع عمومی سازمان ملل متحد تصویب شد، نخستین سند جامع بین‌المللی درباره حقوق بشر است. این اعلامیه بر مفاهیمی چون برابری ذاتی همه انسان‌ها، حق آزادی بیان، دین، مشارکت سیاسی، امنیت، آموزش و کار تأکید دارد (UDHR, 1948). با اینکه در ظاهر رویکردی جهان‌شمول دارد، اما بسیاری از منتقدان آن، از جمله عبدالله النعیم، تأکید کرده‌اند که مفاهیم پایه‌ای این سند از سنت لیبرالی غربی برآمده و با ارزش‌های دینی و اجتماعی جوامع غیرغربی هم‌راستا نیست (An-Na'im, 1990). کنوانسیون رفع هرگونه تبعیض علیه زنان^۱ که در سال ۱۹۷۹ به تصویب رسید، یکی از مهم‌ترین اسناد حقوق بشری در حوزه حقوق زنان است. با اینکه این سند در جهت رفع موانع قانونی و اجتماعی برای زنان طراحی شده، بسیاری از کشورهای اسلامی و شرقی به آن با حق تحفظ^۲ پیوسته‌اند؛ به‌ویژه در زمینه‌هایی مانند خانواده، ارث، طلاق و حقوق زناشویی. حق تحفظ‌ها، نشان‌دهنده عدم تطابق برخی مفاد CEDAW با ارزش‌ها و احکام دینی یا عرفی در این کشورهاست. منتقدانی مانند مری آن گلندون^۳ و سارا جوزف^۴ بر این باورند که CEDAW بدون در نظر گرفتن بافت‌های فرهنگی-اجتماعی، نسخه‌ای کلی از برابری جنسیتی ارائه می‌دهد که گاه با مفاهیم دینی عدالت در تضاد قرار می‌گیرد (Joseph, 2005). یکی از انتقادات اصلی به

1. CEDAW
2. Reservation
3. Glendon, Mary Ann
4. Joseph, Sarah

گفتمان غالب حقوق بشر این است که آن را نمی‌توان بدون توجه به زمینه فرهنگی، در تمامی جوامع به صورت برابر اجرا کرد. برای مثال، مفاهیمی مانند آزادی فردی یا استقلال زن از خانواده که در متون فمینیستی غربی ارزش بنیادین محسوب می‌شوند، ممکن است در جوامعی که نقش خانواده، دین و سنت در هویت زنانه محوری است، مورد پذیرش نباشد. چنانکه ابولغد (۲۰۱۳) اشاره می‌کند، «رهایی» از دید زنان مسلمان، الزاماً به معنای گسست از دین یا فرهنگ بومی نیست، بلکه ممکن است در قالبی دینی، خانوادگی و مقاومتی معنا یابد. در همین راستا، فمینیسم لیبرال غربی نیز به دلیل رویکرد جهانی‌ساز و کل‌نگرش، در نقدهای پسااستعماری به شدت زیر سؤال رفته است. اسپواک (۱۹۸۸)، با طرح مفهوم «استعمار فمینیستی» نشان می‌دهد که چگونه فمینیست‌های غربی، به جای شنیدن صدای زنان جنوب جهانی، تلاش کرده‌اند به جای آن‌ها سخن بگویند و روایت‌هایی کلیشه‌ای از رنج و ظلم آنان ارائه دهند. علاوه بر این، بسیاری از زنان شرقی، در عمل نشان داده‌اند که خواهان «رهایی» در قالبی متفاوت با کلیشه‌های غربی هستند. در ایران، عراق و فلسطین، زنان درون ساختارهای دینی و سیاسی، اشکال خلاقانه‌ای از کنش‌گری و مطالبه‌گری را ایجاد کرده‌اند؛ بدون آنکه از هویت فرهنگی خود دست بکشند. این اشکال بومی مقاومت، مفهومی را مطرح می‌کنند که می‌توان آن را «عدالت جنسیتی درون‌فرهنگی» نامید؛ مفهومی که به جای حذف تفاوت‌ها، از آن‌ها برای ایجاد عدالت بهره می‌برد. غزه یکی از متراکم‌ترین مناطق جهان است که تحت محاصره، اشغال و بمباران‌های مکرر، به نمادی از مقاومت و پایداری فلسطینیان تبدیل شده است. زنان در غزه نه تنها نقش مادری و پرورش نسل جدید را در شرایط بحران ایفا می‌کنند، بلکه در صف اول مقاومت فرهنگی، سیاسی و اجتماعی نیز حضور دارند. از نگاه غربی، زنان غزه اغلب به عنوان قربانیان بنیادگرایی دینی یا خشونت نظامی بازنمایی می‌شوند، در حالی که واقعیت بسیار پیچیده‌تر است. زنان فلسطینی در غزه، عاملیت خود را نه از طریق گسست از فرهنگ، بلکه از طریق بازتعریف فعالانه نقش‌های سنتی و ایفای نقش‌های اجتماعی در چارچوب هویت دینی و ملی خود ابراز می‌دارند (Abu-Lughod, 2002; Meari, 2015).

یکی از مفاهیم کلیدی در این زمینه، «صمود» است؛ اصطلاحی عربی به معنای ایستادگی. صمود نه فقط مقاومت فیزیکی در برابر اشغال، بلکه شیوه‌ای از زندگی مبتنی بر حفظ کرامت، خانواده و ایمان در میان بحران است. برای بسیاری از زنان، صمود به شکل خاصی از عاملیت تبدیل شده است؛ از مشارکت در انجمن‌های زنان و فعالیت‌های امدادی گرفته تا آموزش غیررسمی و انتقال حافظه جمعی (Hammani, 2004). مطالعات میدانی نشان می‌دهد که زنان در غزه هم‌زمان چند نقش ایفا می‌کنند: نگهبان سنت و فرهنگ، فعال اجتماعی، معلم زیرزمینی، امدادگر در بحران، و حافظ حافظه سیاسی ملت فلسطین. این چندلایه بودن نقش زن، خود پاسخی به تلاش فمینیسم غربی برای بازنمایی تک‌بعدی و قربانی‌ساز از زنان مسلمان است (Ezer, 2012; Sabbah, 2004; Abu-Rabia-Queder, 2007). همچنین،

با آنکه ساختارهای سیاسی غزه متأثر از جریان‌های اسلامی هستند، بسیاری از زنان در تعامل با این ساختارها توانسته‌اند هویت خود را بازسازی کنند. برخلاف پیش‌فرض رایج غربی که هر ساختار دینی را الزاماً سرکوب‌گر می‌داند، تجربه زنان غزه نشان می‌دهد که دین نیز می‌تواند به منبعی برای معنا، پیوند اجتماعی و حتی مقاومت فرهنگی تبدیل شود (Jad, 2005). در نهایت، غزه نمونه‌ای زنده از آن است که عاملیت زنانه می‌تواند در سخت‌ترین شرایط و در دل سنت و دین، شکلی مؤثر از مقاومت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی بیابد. تجربه زنان در غزه، هرچند در زمینه‌ای خاص از اشغال و مقاومت رقم خورده، اما در اصولی چون پیوند عمیق با فرهنگ، دین، خانواده و عاملیت زنانه، با سایر جوامع شرقی همچون عراق نیز اشتراک دارد. در عراق نیز، اگرچه بستر سیاسی متفاوتی وجود دارد، اما شکل‌های بومی مقاومت زنان و بازتعریف نقش‌های سنتی از درون ساختارهای فرهنگی همچنان قابل مشاهده است. عراق پس از سقوط رژیم بعث در سال ۲۰۰۳، دستخوش تحولات سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای شد که پیامدهای آن به‌ویژه در زندگی زنان بسیار مشهود است. جنگ، اشغال، بی‌ثباتی سیاسی، گسترش خشونت‌های فرقه‌ای و افول خدمات اجتماعی، شرایطی را پدید آورد که زنان را با چالش‌های مضاعفی مواجه ساخت. در این فضای بحرانی، بسیاری از زنان به جای کنار نهادن ساختارهای سنتی، نقش‌های جدیدی را در قالب همان ارزش‌های قبیله‌ای و دینی بازتعریف کردند. خانواده، عشیره، و شبکه‌های مذهبی، به بستری برای بروز عاملیت زنانه تبدیل شدند. به‌عنوان مثال، زنان با مدیریت کمک‌های مردمی، سازماندهی مراسم مذهبی، مراقبت از خانواده‌های آسیب‌دیده و آموزش نسل جدید، نقشی کلیدی در تداوم پیوندهای اجتماعی ایفا کردند (Al-Ali & Pratt, 2009). همچنین، برخی پژوهش‌ها نشان داده‌اند که زنان عراقی در دوران پساجنگ، از نهادهای سنتی نه‌به‌عنوان مانع، بلکه به‌عنوان پناهگاه و بستری برای کنش‌گری بهره‌گرفته‌اند. در غیاب نهادهای مدنی یا دولتی مؤثر، خانواده، عشیره، مساجد و مجالس مذهبی، به کانون‌هایی برای بازسازی هویت و انسجام اجتماعی تبدیل شدند. زنان با مشارکت در این فضاها، ضمن حفظ پیوند با ارزش‌های فرهنگی و دینی خود، نقش‌هایی همچون مربی، حافظ سنت، فعال خیریه و حتی میانجی اجتماعی را برعهده گرفتند. این نهادها به آن‌ها امکان دادند تا در بستری آشنا، به‌طور تدریجی مطالبه‌گری نمایند، دانش و تجربه منتقل کنند و حتی ظرفیت‌های رهبری را تجربه نمایند (Ismail, 2018) و زمینه‌ای برای ایجاد حس تعلق، هویت‌یابی و حتی مطالبه‌گری ایجاد کنند (همان). آن‌ها در حالی که بر ارزش‌های فرهنگی خود پایبند مانده‌اند، اشکال جدیدی از کنش‌گری را در عرصه‌های مدنی و مذهبی توسعه داده‌اند. در این میان، برخلاف بازنمایی‌های رایج غربی که زن عرب را یا در هیئت «زن مظلوم» یا «زن سرکوب‌شده» معرفی می‌کند، زنان عراقی با حفظ پیوند با جامعه خود، کنش‌گرانی فعال و پیچیده باقی مانده‌اند. آن‌ها عاملیت را نه در گسست از سنت، بلکه در بازآفرینی آن می‌جویند. در این زمینه، فمینیسم غربی، با نادیده گرفتن این اشکال بومی مقاومت و عاملیت، اغلب تصویری قربانی‌محور از زن

عراقی ارائه داده و نتوانسته پیچیدگی‌های فرهنگی و تاریخی این جامعه را درک کند. در امتداد این جریان، تجربه زنان ایرانی نیز نشان می‌دهد که چگونه می‌توان در بستر هویت فرهنگی و دینی، الگویی متفاوت از عاملیت زنانه را شکل داد؛ الگویی که برخاسته از باورهای اسلامی، ارزش‌های انقلابی و پیوندی عمیق با ساختار خانواده و جامعه است. تجربه زنان ایرانی در چهار دهه اخیر، نمونه‌ای بی‌بدیل از تلفیق هویت اسلامی، نقش اجتماعی، و مقاومت فعال فرهنگی است. برخلاف روایت‌های تقلیل‌گرایانه‌ای که زن ایرانی را یا به‌عنوان موجودی تحت سلطه یا قربانی ساختار دینی معرفی می‌کنند، واقعیت این است که زنان در نظام جمهوری اسلامی با الهام از الگوی سوم زن مسلمان، نقشی سازنده، کنش‌گر و تمدن‌ساز ایفا کرده‌اند.

الگوی سوم، الگویی برخاسته از گفتمان انقلاب اسلامی است که زن را نه صرفاً در مقام «همسر» یا «شاغل»، بلکه به‌عنوان موجودی رشدیافته در ابعاد معنوی، علمی، خانوادگی و اجتماعی تعریف می‌کند. براساس این نگاه، زن مسلمان ایرانی نه با الگوهای غربی رقابت می‌کند، و نه از هویت فرهنگی و دینی خود جدا می‌شود؛ بلکه با اتکاء به ایمان، آگاهی و مسئولیت‌پذیری اجتماعی، به بازتعریف نقش‌های زنانه در جامعه مدرن ایرانی می‌پردازد. این الگو که در تضاد با الگوهای غربی و همچنین تصورات منفی از زن در جوامع شرقی مطرح می‌شود، سعی دارد تصویری از زن مسلمان ایرانی ارائه دهد که هم‌زمان با حفظ هویت اسلامی و فرهنگی خود، به شکوفایی اجتماعی و علمی دست یابد. این الگو براساس آموزه‌های اسلام و انقلاب اسلامی، نه تنها به کرامت و حقوق انسانی زنان توجه دارد، بلکه از آن‌ها می‌خواهد که در عرصه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی با تکیه بر اصول اسلامی، نقشی فعال و مؤثری ایفا کنند. الگوی زن مسلمان ایرانی براساس ویژگی‌های فرهنگی بومی و اصول انقلاب اسلامی ساخته شده است و زنان ایرانی با آن توانسته‌اند تعادلی میان زندگی خانوادگی و حرفه‌ای ایجاد کنند. این الگو به‌ویژه در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی، نشان‌دهنده توانمندی‌های زنان ایرانی است که با تکیه بر اصول اسلامی و انقلابی خود، در برابر چالش‌ها و مشکلات مقاومت کرده و به شکوفایی رسیده‌اند. زن ایرانی در طول تاریخ به‌ویژه در دوران معاصر، نقش بسیار مؤثری در حفظ هویت فرهنگی، اجتماعی و سیاسی خود ایفا کرده است. از زمان انقلاب اسلامی ۱۹۷۹، زنان ایرانی نه تنها در کنار مردان در مبارزات سیاسی حضور داشته‌اند، بلکه در زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی نیز به‌طور چشمگیری نقش آفرینی کرده‌اند. در پی انقلاب اسلامی، زنان ایرانی به‌عنوان بخشی جدایی‌ناپذیر از جامعه، نه تنها در عرصه‌های مختلف اجتماعی و فرهنگی حضور داشتند، بلکه در ایجاد و نگهداری ارزش‌های انقلابی مانند آزادی و استقلال نقش چشمگیری ایفا کردند. این نقش به‌ویژه در حیطه‌های اجتماعی و فرهنگی با جنبش‌های مختلف زنان در جهت دفاع از حقوقشان نمود پیدا کرد. در دوره‌های بعد از انقلاب، زنان با حضور فعال در انقلاب‌های اجتماعی و فرهنگی، تلاش کردند تا جایگاه خود را در برابر تحولات اجتماعی، اقتصادی و

سیاسی تقویت کنند. زنان ایرانی در عرصه‌های مختلفی چون آموزش عالی، پژوهش، پزشکی، کارآفرینی، مدیریت فرهنگی و حتی سیاست‌گذاری اجتماعی، حضور فعال دارند. اما آنچه این حضور را متمایز می‌کند، پیوند عمیق آن با فرهنگ، اخلاق، و رسالت اجتماعی و انقلابی است. برخلاف نگاه فمینیسم غربی که زن را در تقابل با خانواده یا سنت می‌بیند، زن ایرانی توانسته خانواده را محور پیشرفت، و نه مانع آن قرار دهد. تجربه زن ایرانی، به‌ویژه پس از حوادث و فشارهای سیاسی - اقتصادی دهه اخیر نشان داده است که چگونه می‌توان در عین وفاداری به دین، اخلاق و فرهنگ ملی، به کنش‌گری اجتماعی مؤثر دست یافت؛ الگویی که نه در تبعیت از غرب، بلکه در گفت‌وگویی فعال با سنت، معنا یافته است. در سطح جهانی، رسانه‌های غربی اغلب تصویری یک‌جانبه و منفی از زنان ایرانی ارائه می‌دهند. این تصویر عمدتاً براساس کلیشه‌هایی مانند «زن سرکوب‌شده شرقی» و «زن مسلمان تحت سلطه» ساخته می‌شود. این تحلیل‌ها به‌ویژه با نادیده گرفتن فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی زنان ایرانی، که مبتنی بر اصول انقلاب اسلامی و هویت اسلامی‌شان است، تصویری تحریف‌شده از وضعیت واقعی زنان ایرانی به‌وجود می‌آورد. زنان ایرانی با حضور فعال در عرصه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و سیاسی، به شکلی مؤثر در راستای اهداف انقلاب اسلامی و حفظ هویت اسلامی خود نقش‌آفرینی کرده و نشان داده‌اند که این تصویر نادرست است. در واقع، زنان ایرانی با استفاده از فرصتی که انقلاب اسلامی فراهم آورد، توانسته‌اند در عرصه‌های مختلف به حقوق خود دست یابند و با حفظ هویت اسلامی و فرهنگی خود، به شکوفایی در حوزه‌های مختلف اجتماعی، فرهنگی و علمی نائل شوند. در این مسیر، انقلاب اسلامی نه تنها حقوق زنان را ارتقاء بخشید، بلکه زمینه‌ساز معرفی الگوی جدیدی از زن مسلمان ایرانی در سطح جهانی شد. این دستاوردها نه از طریق جنبش‌های فمینیستی غربی، بلکه از طریق تحولاتی که انقلاب اسلامی به‌وجود آورد، به وقوع پیوست.

۷. لزوم توجه به رویکرد بومی و میان‌فرهنگی

با توجه به تنوع فرهنگی، مذهبی و تاریخی جوامع شرقی، به‌ویژه در کشورهای ایران، عراق و فلسطین، اتخاذ یک رویکرد جهان‌شمول و یکنواخت در زمینه حقوق زنان نه تنها ناکارآمد، بلکه گاه موجب تشدید تنش‌های فرهنگی و مقاومت‌های اجتماعی می‌شود. از این رو، ضروری است تا رویکردی بومی‌گرا و میان‌فرهنگی جایگزین گفتمان سلطه‌گرای حقوق بشر غربی شود؛ رویکردی که نه تنها به حقوق زنان احترام می‌گذارد، بلکه آن‌ها را در بستر فرهنگی خود به رسمیت می‌شناسد. این رویکرد نه تنها بر تفاوت‌های فرهنگی میان جوامع تأکید می‌کند، بلکه به زنان شرقی اجازه می‌دهد تا خود را در چارچوب‌های فرهنگی و اجتماعی خود تعریف کنند. در این راستا، سه جنبه اساسی برای پیشنهاد چنین رویکردی مطرح می‌شود. یکی از مهم‌ترین ارکان این رویکرد، به رسمیت شناختن «هویت فرهنگی»

به‌عنوان بخشی از کرامت انسانی زنان است. یکی از چالش‌های عمده‌ای که زنان شرقی با آن روبه‌رو هستند، این است که بسیاری از نظریات فمینیستی غربی به هویت فرهنگی و دینی آن‌ها بی‌توجهی می‌کنند. در واقع، رویکردهای غربی به حقوق زنان غالباً جهان‌شمول هستند و به‌عنوان معیاری یکسان برای همه زنان در دنیا تدوین شده‌اند، بدون آنکه تفاوت‌های فرهنگی، مذهبی و اجتماعی در نظر گرفته شوند. این موضوع سبب می‌شود که بسیاری از زنان شرقی احساس کنند که هویت فرهنگی و دینی‌شان تهدید شده است. پژوهش‌های مختلف نشان داده‌اند که زنان شرقی تمایل دارند تا در چارچوب ارزش‌های فرهنگی و دینی خود زندگی کنند و در پی تطبیق حقوق خود با هنجارهای اجتماعی و فرهنگی‌شان هستند (Mohanty, 2003). در یک رویکرد بومی‌گرا، به جای تلاش برای انتقال مدل‌های غربی به جوامع شرقی، باید به هویت فرهنگی زنان احترام گذاشته شود. دین، سنت‌های اجتماعی، ارزش‌های خانواده و ارتباطات میان‌فردی بخش‌هایی از هویت فرهنگی زنان در بسیاری از جوامع شرقی هستند که باید در تعریف حقوق و جایگاه زنان در نظر گرفته شوند. بنابراین، پذیرش و احترام به این هویت‌ها نه تنها از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، بلکه می‌تواند به افزایش مشارکت و قدرت اجتماعی زنان در این جوامع کمک کند. این رویکرد می‌تواند به افزایش مشارکت زنان در امور اجتماعی، سیاسی و اقتصادی یاری رساند؛ زیرا در چنین شرایطی زنان شرقی می‌توانند حقوق خود را در چارچوب‌های فرهنگی‌شان پیگیری کنند و از فشارهای ناشی از تجدد و جهانی‌شدن مصون بمانند (Nussbaum, 2000).

یکی از نقدهای اصلی به فمینیسم غربی و حقوق بشر جهانی این است که جهان‌شمولی را به‌عنوان یک اصل برتر در نظر می‌گیرد و همه زنان را براساس یک معیار جهانی ارزیابی می‌کند. این رویکرد در عمل باعث می‌شود که زنان شرقی یا آن‌هایی که در جوامع مختلف با سنت‌ها و هنجارهای متفاوت زندگی می‌کنند، به‌طور کلی از فرآیندهای تصمیم‌گیری نادیده گرفته شوند؛ زیرا معیارهای جهانی نمی‌توانند تمامی تفاوت‌های فرهنگی و اجتماعی را در نظر بگیرند (Mohanty, 2003). به‌جای تأکید بر یکسان‌سازی جهانی، رویکرد بومی‌گرا و میان‌فرهنگی باید به تنوع‌پذیری فرهنگی توجه نماید. این رویکرد درک می‌کند که حقوق زنان و برابری جنسیتی باید با در نظر گرفتن ویژگی‌های فرهنگی، تاریخی و دینی هر جامعه ارائه شود. زنان شرقی، در تجربه‌های زیسته خود، حق دارند که نقش‌ها و مسئولیت‌های اجتماعی‌شان را در چارچوب فرهنگ و دین خودشان تعریف کنند و نباید تحت فشار قرار گیرند تا از هویت فرهنگی خود دست بردارند (Barazangi, 2004). در این راستا، پیشنهاد می‌شود که حقوق زنان به‌جای آنکه به‌طور جهانی و یکسان برای همه زنان در نظر گرفته شود، باید در چارچوب‌های فرهنگی و محلی توسعه یابد. این رویکرد می‌تواند به شمولیت بیشتر و پذیرش بیشتری از طرف زنان شرقی منجر شود و این زنان را قادر سازد تا با شرایط خود، در حیطه حقوق بشر و برابری جنسیتی، تصمیمات مؤثری بگیرند. بنابراین، به جای تفسیر واحد از مفاهیمی چون آزادی، رهایی و برابری، باید تنوع معنایی آن‌ها را

در جوامع مختلف به رسمیت شناخت. برای مثال، آزادی برای یک زن در غزه یا عراق می‌تواند معنایی متفاوت از آزادی برای یک زن در پاریس یا نیویورک داشته باشد. پذیرش این تفاوت‌ها، به‌جای تحمیل الگوهای یکسان، اساس رویکرد میان‌فرهنگی در حقوق بشر است (Merry, 2006). رویکرد بومی‌گرا بر آن است که زنان خود باید روایت‌گر تجربه‌هایشان باشند، نه اینکه صدای آن‌ها از فیلتر نهادهای جهانی یا نخبگان فرهنگی غربی بازنمایی شود. یکی از بزرگ‌ترین مشکلات فمینیسم غربی این است که غالباً صدای زنان شرقی در تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها نادیده گرفته می‌شود. بسیاری از نظریات و قوانین بین‌المللی حقوق بشر که بر پایه تجربیات و نیازهای زنان غربی طراحی شده‌اند، نمی‌توانند به‌طور کامل نیازهای فرهنگی و اجتماعی زنان شرقی را نمایندگی کنند. برای رسیدن به یک رویکرد جامع‌تر، لازم است که صدای زنان شرقی از درون تجربه زیسته خودشان شنیده شود. این بدان معناست که زنان باید خودشان بگویند که چه می‌خواهند و چگونه می‌خواهند در دنیای مدرن و جهانی شده زندگی کنند. این صدای زنان از درون جوامع شرقی باید به‌عنوان یک منبع غنی برای درک بهتر نیازها و مشکلات آن‌ها در نظر گرفته شود. فرایندهای تصمیم‌گیری باید از این دیدگاه بهره‌برداری کنند و به زنان شرقی این فرصت را بدهند تا حکایت‌ها، چالش‌ها و رویاهای خود را بیان کنند و در فرآیندهای توسعه حقوق بشر و برابری جنسیتی نقش مؤثری ایفا کنند (Mohanty, 2003). براساس این رویکرد، آموزش و ظرفیت‌سازی زنان برای ارائه پیشنهادات و دیدگاه‌های خود در سطوح مختلف اجتماعی و سیاسی باید در اولویت قرار گیرد. این کار نه‌تنها می‌تواند مشارکت زنان را در جوامع شرقی تقویت کند، بلکه به آن‌ها این امکان را می‌دهد که در تعریف حقوق خود و نحوه دسترسی به آن‌ها در چارچوب‌های فرهنگی و دینی‌شان مؤثر باشند. توجه به روایت‌های زنانه از دل زندگی روزمره، مشارکت دادن آن‌ها در سیاست‌گذاری‌ها، و ترویج دانش بومی زنان، راه‌هایی مؤثر برای تقویت عاملیت و تحقق عدالت اجتماعی است (Abu-Lughod, 2002). در نهایت، عدالت جنسیتی نه در گسست از فرهنگ، بلکه در تعامل با آن محقق می‌شود. این تعامل، به زنان امکان می‌دهد تا بدون ازخودبیگانگی فرهنگی، در مسیر بهبود وضعیت حقوقی و اجتماعی خود حرکت کنند. چنین رویکردی، زمینه‌ساز بازتعریف مفاهیم بین‌المللی حقوق بشر از درون تجارب بومی و فرهنگی است.

۸. نتیجه‌گیری

مطالعه حاضر با تکیه بر دیدگاه‌های پسااستعماری، بومی‌گرا و میان‌فرهنگی، به نقد گفتمان فمینیسم غربی و حقوق بشر کلاسیک از منظر تجربه‌ی زنان شرقی پرداخت. براساس تحلیل سه مطالعه موردی از زنان در غزه، عراق و ایران، روشن شد که مفاهیم کلیدی چون «رهایی»، «برابری»، «آزادی» و «عدالت» هنگامی که از بستر فرهنگی و معنایی خود جدا شوند، کارکردی سلطه‌گرانه و تقلیل‌گرایانه خواهند یافت.

آنچه زنان شرقی در عمل رقم زده‌اند، نمونه‌هایی از کنش‌گری خلاق و عاملیت فرهنگی در دل سنت، دین، و نظام‌های معنابخش بومی است. مقاومت فرهنگی زنان غزه در قالب «صمود»، کنش‌گری زنان عراقی در چارچوب نهادهای قبیله‌ای و دینی، و عاملیت زن ایرانی در بستر الگوی سوم زن مسلمان، همگی شاهی بر آن است که کرامت و عاملیت زنانه در جوامع شرقی نه در گسست از هویت دینی و فرهنگی، بلکه در بازخوانی فعال و اخلاق‌مدارانه آن تحقق می‌یابد. از سوی دیگر، تحلیل نظری نشان داد که بسیاری از اسناد حقوق بشری، نظیر اعلامیه جهانی حقوق بشر (۱۹۴۸) و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان، علی‌رغم ارزش‌های انسانی‌شان، در طراحی و اجرای خود با مفروضات خاص تمدن غربی همراه‌اند. این اسناد اغلب از منظر جهان‌شمولی انتزاعی، در برابر زمینه‌مندی فرهنگی و معرفتی جوامع اسلامی قرار می‌گیرند (An-Na'im, 1990; Merry, 2006). در نتیجه، مقاومت یا حق‌تلفظ کشورهای شرقی در برابر برخی از مفاد این اسناد، نه ناشی از انکار عدالت، بلکه ناشی از تفسیر متفاوت عدالت در نظام‌های ارزشی بومی است. نقد استعمار فمینیستی نیز بیانگر آن است که فمینیسم غربی، در بسیاری موارد، بدون شنیدن صدای زنان شرقی، از جایگاه برتری معرفتی و اخلاقی سخن گفته و مسیرهایی را برای رهایی ترسیم کرده که الزماً با تجربه زیسته زنان مسلمان همخوانی نداشته است (Spivak, 1988; Narayan, 1997). بنابراین، ضرورت بازاندیشی در پارادایم‌های حاکم بر گفتمان جهانی حقوق زنان بیش از پیش احساس می‌شود. این بازاندیشی نه در نفی اصول، بلکه در ترجمه فرهنگی، درهم‌تنیدگی مفاهیم عدالت و هویت، و در به‌رسمیت شناختن تنوع مسیرهای کنش‌گری زنانه نهفته است. راهی به‌سوی آینده‌ای که در آن، حقوق بشر شرقی بتواند صدای رسای زنان از درون تجربه خودشان باشد؛ زنانی که نه تابع کلیشه‌اند، نه رها از سنت، بلکه خلاق، فکور، و متصل به ریشه‌های هویتی خویش.

۹. راهکارهای پیشنهادی

در راستای جمع‌بندی نظری و مطالعات میدانی این پژوهش، می‌توان مجموعه‌ای از اقدامات را برای ارتقاء جایگاه زن در جوامع شرقی پیشنهاد داد که هم با ارزش‌های فرهنگی-دینی هماهنگ باشد و هم ظرفیت‌های کنش‌گری زنانه را تقویت کند. نخست، بازنگری در قوانین و سیاست‌گذاری‌ها ضروری است؛ بازنگری که مبتنی بر کرامت زن، اخلاق دینی و اقتضانات فرهنگی باشد و به‌جای تقلید از مدل‌های غربی، از مشارکت زنان اندیشمند بومی بهره‌گیرد (An-Na'im, 1990). این تحول حقوقی زمانی ثمربخش خواهد بود که هم‌زمان با اصلاح گفتمان‌های رایج در رسانه و آموزش، تصویر زن شرقی به‌عنوان موجودی منفعل کنار گذاشته شود و در عوض زن مسلمان به‌مثابه کنش‌گر فعال، حافظ سنت و عامل تحول معرفی گردد (Abu-Lughod, 2002). همچنین، مفاهیم عدالت، آزادی و استقلال باید در زبان و زمینه فرهنگی جوامع اسلامی ترجمه شوند؛ نه صرفاً با تکرار واژه‌ها، بلکه با تبیین مصادیق سازگار

با باورهای دینی و اجتماعی. این ترجمه فرهنگی، زمینه‌ساز همزیستی عدالت جنسیتی با هویت فرهنگی خواهد شد (Merry, 2006). در کنار این رویکرد نظری، حمایت از نهادهای مدنی زن‌محور که به تربیت، آموزش و توانمندسازی خانواده‌محور می‌پردازند، می‌تواند پشتوانه‌ای اجتماعی برای این گفتمان فراهم سازد (Narayan, 1997) و در نهایت، باید افق نگاه جهانی به زنان شرقی نیز متحول شود؛ از طریق گسترش گفت‌وگوهای میان‌فرهنگی که در آن زنان خود روایت‌گر تجربه زیسته‌شان باشند، نه آنکه روایت‌شده توسط نخبگان غربی باقی بمانند. تنها از این مسیر است که سیاست‌گذاری حقوق بشر جهانی می‌تواند گامی به سوی انصاف، تکثر فرهنگی و احترام به هویت زنانه شرقی بردارد (Spivak, 1988). در مجموع، آینده حقوق بشر شرقی و عدالت جنسیتی در گرو گسست از سلطه مفهومی غربی و بازگشت به ظرفیت‌های بومی، دینی و تمدنی جوامع شرقی است؛ آینده‌ای که زن شرقی را نه در حاشیه، بلکه در متن تمدن‌سازی نوین قرار می‌دهد.



References

- Abu-Lughod, L. (2002). Do Muslim Women Really Need Saving? *American Anthropologist*, 104(3), p. 783-790.
- Abu-Lughod, L. (2013). *Do Muslim Women Need Saving?* Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Abu-Rabia-Queder, S. (2007). The politics of femininity among Palestinian Bedouin women in the Negev. *Journal of Middle East Women's Studies*, 3(1), p. 1-21.
- Al-Ali, N. & Pratt, N. (2009). *What Kind of Liberation? Women and the Occupation of Iraq*. University of California Press.
- An-Na'im, A.A. (1990). *Toward an Islamic Reformation: Civil Liberties, Human Rights, and International Law*. Syracuse University Press.
- Anzaldúa, G. (1987). *Borderlands/La Frontera: The New Mestiza*. Aunt Lute Books.
- Barazangi, N.H. (2004). *Woman's Identity and the Qur'an: A New Reading*. Gainesville: University Press of Florida.
- Bhabha, H.K. (1994). *The Location of Culture*. Routledge.
- Donnelly, J. (2003). *Universal Human Rights in Theory and Practice* (2nd ed.). Ithaca, NY: Cornell University Press.
- Ezer, D. (2012). Gender, Agency, and the Everyday Life of Palestinian Women in the Gaza Strip. *Journal of Middle East Women's Studies*, 8(2), p. 23-45.
- Hall, S. (1996). *Who Needs "Identity"?* In: S. Hall & P. du Gay (Eds.), *Questions of Cultural Identity*. London: SAGE Publications.
- Hammami, R. (2004). Gender, Nakba and Nation: Palestinian Women and the Politics of Memory. *Journal of Middle East Women's Studies*, 1(1), p. 20-45.
- Huntington, S.P. (1996). *The Clash of Civilizations and the Remaking of World Order*. New York: Simon & Schuster
- Ismail, S. (2018). Iraqi Women and Social Resistance: Gendered Agency in Conflict. *Middle East Journal of Culture and Communication*, 11(3), p. 245-263
- Jad, I. (2005). *Islamist Women of Hamas: Between Women's Rights and the Right to Resistance*. In: *Feminism in Islam*, ed. Margot Badran.
- Joseph, S. (2005). *Women's Human Rights: Between CEDAW and Context*. In: Cook, R. J., Dickens, B. M., & Fathalla, M. F. (Eds.), *Reproductive Health and Human Rights: Integrating Medicine, Ethics, and Law*. Oxford University Press.
- Mahmood, S. (2005). *Politics of Piety: The Islamic Revival and the Feminist Subject*. Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Meari, L. (2015). Sumud: A Palestinian Philosophy of Confrontation in Colonial Prisons. *South Atlantic Quarterly*, 114(1), p. 27-50.
- Mernissi, F. (1987). *Beyond the Veil: Male-Female Dynamics in Modern Muslim Society*. Bloomington: Indiana University Press.

- Merry, S.E. (2006). *Human Rights and Gender Violence: Translating International Law into Local Justice*. University of Chicago Press.
- Mohanty, C.T. (1984). Under Western Eyes: Feminist Scholarship and Colonial Discourses. *Boundary*, vol. 12-13, pp. 333-358.
- Mohanty, C.T. (2003). *Feminism Without Borders: Decolonizing Theory, Practicing Solidarity*. Duke University Press.
- Narayan, U. (1997). *Dislocating Cultures: Identities, Traditions, and Third World Feminism*. Routledge.
- Nussbaum, M.C. (2000). *Women and Human Development: The Capabilities Approach*. Cambridge: Cambridge University Press
- Sabbah, F.A. (2004). *Woman in the Muslim Unconscious*. New York: Pergamon / Routledge.
- Said, E.W. (1978). *Orientalism*. New York: Pantheon Books.
- Spivak, G.C. (1988). *Can the Subaltern Speak?* In: Nelson & Grossberg (Eds.), *Marxism and the Interpretation of Culture*. University of Illinois Press.
- United Nations. (1948). *Universal Declaration of Human Rights*. Adopted by the United Nations General Assembly, 10 December 1948, Paris.

